

## آیا حدیث قرطاس در منابع شیعه نیز آمده؟

سؤال کننده: جعفری

### توضیح سؤال:

من تمام اسناد شیعه را بررسی کردم و دیدم که اسناد شیعه همه بر می‌گردد به صحیح بخاری و صحیح مسلم که هر دو دشمن اهل بیت هستند و هر سندی که از شیعه نقل شده است، همگی بر می‌گردد به صحیح مسلم و بخاری. و یا تاریخش بعد از نقل آن از قول این دو منافق (مسلم و بخاری) است و حتی یک حدیث نیز از ائمه اطهار ندیدم که کوچک ترین اشاره ای به این حدیث (حدیث قرطاس) داشته باشد و این برای من تعجب انگیز بود، زیرا امامان ما برای تمام ظلم‌هایی که به حضرت علی و حضرت زهرا شده است سخن گفته اند. اما در مورد این واقعه که اگر راست باشد کوچک ترین حدیثی نداریم.

در جعل این حدیث یک نفر سنی می‌گفت: شما که سند حدیث دوات و قلم را صحیح مسلم و صحیح بخاری می‌دانید پس چرا این یکی حدیث را قبول ندارید؟!!!

از طرفی استناد ما در حدیث قرطاس به صحیح بخاری و مسلم است و از طرفی اینها را دشمن اهل بیت می‌دانیم! و حتی کوچک ترین حدیثی در این مورد که مستقیماً از کتب اصلی شیعه نظیر اصول کافی و مابقی باشد نداریم. و اتفاقاً سنی‌ها با استناد به این حدیث عمر را بالاتر از پیغمبر معرفی میکنند و تعبیرات ما را ندارند!

به هر حال سوال اساسی من همین بود که: آیا اگر راوی حدیث سنی باشد می‌توان حدیثی را پذیرفت یا نه؟ مخصوصاً بخاری و مسلم که کتاب‌هایشان سراسر افترا به محمد و آل محمد است.

### پاسخ:

در پاسخ به این دوست گرامی عرض می‌کنیم:

**اولاً:** حدیث قرطاس و یا دوات و قلم در منابع شیعه نیز ذکر گردیده که در ذیل مطرح می‌گردد.

**ثانیاً:** استناد ما و یا دیگر علمای شیعه به منابع و متون اهل سنت نه از سر اعتبار و یا وثوق آنها برای ما و یا دیگر علمای شیعه باشد بلکه از

باب قاعده «الزام» (الزموم بما الزمو به انفسهم) است. عین عبارت قاعده

قاعده الزام: یکی از قواعد مسلمة عقلائیة است که: اگر شخصی یا قومی بر حسب ضوابط و مطالب معین و مورد قبول خودشان به چیزی ملتزم شد، شخص دیگری که آن ضابطه از نظر او صحیح نیست، می‌تواند با کسی که به آن ضابطه ملتزم است، عمل کند و لازم است طرف مقابل هم به این قاعده عقلائی عمل کند و الا نزد عقلاء محکوم خواهد بود.

لذا علت این که می‌بینید در موضوع مورد بحث (حدیث قرطاس) علمای ما به روایات وارده در کتب اهل سنت استناد می‌کنند همین است.

**ثالثاً:** در خصوص این سؤالتان که گفته‌اید: اگر حدیثی در کتاب‌های اهل سنت ذکر شد می‌توان پذیرفت؟

عرض می‌کنیم: اگر روایتی در کتب اهل سنت باشد و با اصول مسلم و مورد قبول شیعه تضاد و مقابله نداشته باشد و در راستای اثبات مطالب حقه شیعه باشد آن را قبول کرده و می‌پذیریم و از آن در استدلال با خودشان استفاده می‌کنیم.

ولی مهم تر این که: اگر روایتی که در کتاب‌های اهل سنت آمده مورد قبول ما نباشد و یا با اصول مسلم نزد شیعه موافق نباشد آن را فقط با استفاده از کتاب‌های خودشان رد می‌کنیم تا هیچ راه فرار و توجیهی باقی نمانده و نتوانند اشکال کنند که: کتاب‌ها و نظرات شما فقط برای خودتان محترم است و نزد ما اعتباری ندارد.

## حدیث قرطاس در منابع شیعه:

1. سلیم بن قیس که از تابعین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده نقل می‌کند:

أبان بن أبی عیاش عن سلیم ، قال : إني كنت عند عبد الله بن عباس في بيته وعنده رهن من الشيعة . قال : فذكروا

رسول الله صلی الله علیه وآله وموته ، فبکی ابن عباس ، وقال : قال رسول الله صلی الله علیه وآله يوم الاثنين - وهو

اليوم الذي قبض فيه - وموله أهل بيته وثلاثون رجلا من أصمابه : ایتونی بکتف لکم فیه کتابا لن تضلوا بعدی ولن

تفتلوا بعدی . فمنعهم ... فقال : ( إن رسول الله یهجر )

فغضب رسول الله صلی الله علیه وآله وقال : ( إني أراکم تخالفونی وأنا می ، فکیف بعد موتی ) ؟ فترك الكتف . قال

سلیم : ثم أقبل علی ابن عباس فقال : یا سلیم ، لولا ما قال ذلك الرجل لكتب لنا کتابا لا یضل أمد ولا یفتلف .

فقال رجل من القوم : ومن ذلك الرجل ؟ فقال : لیس إلى ذلك سبیل . ففلوت باین عباس بعد ما قام القوم ، فقال : هو

عمر . فقلت : صدقت ، قد سمعت علیا علیه السلام وسلمان وأبا ذر والمقداد یقولون : ( إنه عمر ) . فقال : یا سلیم ،

اکتم إلا ممن تثق بهم من إخوانک ، ...

ابان بن ابی عیاش از سلیم نقل می‌کند: به اتفاق جمعی از شیعیان در خانه عبد الله بن عباس بودیم که یادی از رسول

فدا صلی الله علیه و آله و سلم و هنگام وفات آن مضرت شد که به این جهت ابن عباس به گریه افتاد و گفت: رسول فدا

صلی الله علیه و آله و سلم در روز دوشنبه‌ای که جان به جانم آفرین تسلیم کرد در حالی که اهل بیتش و سی نفر از اصحابش

نزد او حاضر بودند فرمود: برایم کتف (گوسفندی) بیاورید تا برایتان پیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشده و با هم

افتلاف نکنید.

در این حال بود که فرعون این امت آنها را از این کار بازداشت و گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هذیان می‌گوید.

این جا بود که حضرت غضبناک گردید و فرمود: شما را می‌بینم که در حالی که من هنوز زنده هستم و در میان شمایم با من مخالفت می‌کنید معلوم است که بعد از من چگونه فواید بود. این بود که آوردن کتف به فراموشی سپرده شد. سلیم گفت: ابن عباس به من روی کرد و گفت: ای سلیم! اگر این سخن از آن شفص صادر نشده بود آن حضرت برای ما مطلبی نوشته بود که هیچ کس گمراه نمی‌شد و به اختلاف نمی‌افتاد.

شفصی از حاضران گفت: شفصی که از این اقدام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ممانعت نمود چه کسی بود؟ ابن عباس گفت: راهی برای افشاء این سر وجود ندارد. اما چون بعد از رفتن دیگران با ابن عباس فلتوت نمودم و از او در باره آن شفص سؤال نمودم گفت: آن شفص عمر بود. و من به او گفتم: راست می‌گوئی چون از علی علیه السلام و سلمان و ابذر و مقداد شنیدم که آنها نیز می‌گفتند: آن شفص عمر بود. آنگاه ابن عباس گفت: ای سلیم! این راز را نزد کسی باز گو نکن مگر این که به او اطمینان داشته باشی، چون دلهای مردم از محبت این دو نفر (ابوبکر و عمر) سیراب گشته همان طور که قلوب بنی اسرائیل از محبت موسی و سامری سیراب گشته.

کتاب سلیم بن قیس (از تابعین)، تحقیق محمد باقر أنصاری، ص 325 و رواه الطبرسی فی الاحتجاج والمجلسی فی البحار عن کتاب سلیم بن قیس. الاحتجاج: ج 1، ص 223، بحار الأنوار: ج 31، ص 425 و ج 36، ص 277.

نعمانی در کتاب الغیبه مطلب فوق را با همان سند و با اختلاف اندکی این گونه آورده است:

باسناد، عن عبد الرزاق، قال: مدثنا معمر بن راشد، عن أبان بن أبي عياش، عن سلیم بن قیس: « أن علیا علیه السلام قال لطلمة - فی مدیث طویل عند ذکر تفاخر المهاجرین والأَنْصار بمناقبهم وفضائلهم - : یا طلمة، ألیس قد شهدت رسول الله صلی الله علیه وآله مین دعانا بالکتف لیکتب فیها ما لا تفضل الأمة بعده ولا تفتلف، فقال: صامیک ما قال: إن رسول الله یهجر، فغضب رسول الله وترکها؟ قال: بلی قد شهدتة .

قال: فإنکم لما فرجتم أفبرنی رسول الله صلی الله علیه وآله بالذی أراد أن یکتب فیها ویشهد علیه العامه، وأن جبرئیل أفره بأن الله تعالی قد علم أن الأمة ستختلف وتفترق،

ثم دعا بصمیفة فأملی علی ما أراد أن یکتب فی الکتف، وأشهد علی ذلك ثلاثه رهط: سلمان الفارسی، وأبا ذر، والمقداد، وسمى من یكون من أئمة الهدی الذین أمر المؤمنین بطاعتهم إلى یوم القیامة، فسمانی أولهم، ثم ابنی هذا مسن، ثم ابنی هذا مسین، ثم تسعة من ولد ابنی هذا مسین، كذلك یا أبا ذر، وأنت یا مقداد؟ قال: نشهد بذلك علی رسول

الله صلى الله عليه وآله .

فقال طلحة : والله لقد سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لأبي ذر : ما أقلت الخبراء ، ولا أظلت الفضراء ذا لهجةً أصدق ولا أبر من أبي ذر ، وأنا أشهد أنهما لم يشهدا إلا بالحق ، وأنت أصدق وأبر عندى منهما .

علی علیه السلام در مدیثی طولانی که در آن مهاجرین و انصار با یکدیگر به فضایل و مناقب خویش افتخار و مباحث می‌نمودند به طلحه فرمود: ای طلحه! آیا تو شاهد نبودی که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم از ما فواست که برایش کتف گوسفندی بیاوریم یا مطلبی بنویسد که امت گمراه نشده و به افتلاف مبتلا نشود؟ امت دوست و همنشینت گفت آنچه را که گفت : که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم هذیان می‌گوید. و این سخن موجب ناراحتی آن حضرت شد و از فواسته فود منصرف گردید. طلحه گفت: آری من شاهد بودم.

آنگاه علی علیه السلام فرمود: امت چون شما اصحاب از نزد آن حضرت خارج گشتید رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مرا نسبت به آن مطلبی که قصد نموده بود که بنویسد و گروهی از مردم نیز بر آن شهادت دهند با فبر سافت. و این مطلبی بود که جبرئیل آن حضرت را از آن با فبر سافته بود چون او به فوبی می‌دانست که این امت به زودی به افتلاف و گمراهی مبتلا فوتاهند شد.

لذا از من صمیفه‌ای در فواست نمود و بر روی کتف مطالبی را برای من املاء نمود و بر این مطلب گروهی از جمله : سلمان فارسی و ابوذر و مقداد شاهد بودند. و در آن صمیفه از امامانی که مؤمنان را بر اطاعت از آنها امر نموده ناه آورد که من اوّلین آنها و بعد از من فرزندم مسن و بعد از او مسین و سپس نه فرزندان اویند. ای اباذر و تو ای مقداد آیا شما دو نفر بر این مطلب شاهد نبودید؟ آنها گفتند: آری ما این مطلب را از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم شاهد بودیم.

طلحه گفت: به خدا سوگند که من از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم شنیدم که به ابوذر یفرمود: آسمان بر کسی سایه نیافتند و زمین به زیر پای کسی گسترده نشد که صادق تر و صریح الهجه تر از ابوذر باشد. من نیز شهادت می‌دهم که آن دو نفر به حق شهادت داده‌اند. و تو یا علی از آن دو نفر نیز صادق تری!

کتاب الغیبة ، محمد بن ابراهیم نعمانی (380 هـ) ، ص 85 .

محمد بن جریر طبری از علمای بزرگ شیعه می‌نویسد:

ألیس قال الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، وقد تخرغر : إیتونی بدواة وصمیفة اکتب لکم ما لا تظلون معه بعدی .

فقال الثانی : هجر رسول الله !! ثم قال : مسبنا كتاب الله ! ، وفى هذا القول كفر بالله العظيم ! لان الله جل ذكره يقول :  
( وما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا ) فزعم عمر انه لا حاجة له فيما دعاهم إليه الرسول ( صلى الله عليه  
وآله وسلم ) ، لعلمه ان الرسول يريد تأكيد الامر لعلى ( عليه السلام ) ، ولو علم أن الامر له أو لصاحبه لبادر بالدواء والصميفة .  
آيا اين رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نبود که در حالی که اشک در پشمانش ملقه زده بود فرمود: برای صمیفه و  
دواتی بیاورید تا برایتان مطلبی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید؟ و این جا بود که دوّمی گفت: رسول خدا هذیان  
می‌گوید. و سپس گفت:

كتاب خدا برای ما کافی است. و او در این گفتارش به خداوند بزرگ کفر ورزید. چرا که خداوند متعال می‌فرماید: آنچه را  
که رسول برایتان آورده افذ کرده و قبول نمائید و آنچه از آنچه که شما را نهی نموده دوری ورزید.

اما عمر به گمانش رسید که به آنچه که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرموده نیازی نیست چون به خوبی  
می‌دانست که آن مضرت قصد نموده تا بر خلافت علی علیه السلام تاکید ورزد لذا از این عمل ممانعت به عمل آورد و  
الا اگر احتمال می‌داد که آن مضرت قصد دارد تا برای او و دوستش (ابوبکر) مطلبی بنویسد متمماً به آوردن دوات و قلم  
مبادرت می‌ورزید.

المسترشد - محمد بن جریر الطبری (شیعی، وفات قرن 4 هـ) - ص 681 به بعد .

مرحوم شیخ مفید می‌فرماید:

المورد الومید الذی اتفق علی نقله الفاضل والعامه قوله صلى الله عليه وآله و سلم فی آخر عمره میث قال : یتونی بدواء

وقلم ( أو کتف ) اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده أبدا فقال عمر إن الرجل لیهجر

تنها موردی که در نقل آن عامه و فاضله (شیعه و سنی) اتفاق و اجماع نموده‌اند سخن آن مضرت در آخر عمر شریفشان  
است که فرمودند برای صمیفه‌ای بیاورید تا برایتان مطلبی بنویسم که بعد از من به هیچ وجه گمراه نشوید. و در این جا  
بود که عمر گفت: آن مرد هذیان می‌گوید.

أوائل المقالات ، شیخ مفید (413 هـ) ، ص 406.

وی در کتاب ارشاد خود این چنین آورده است:

فقال بعض من مضر یلتمس دواء وکتفا فقال له عمر : ارجع ، فإنه یهجر !!! فرجع . وندم من مضره علی ما کان منهم  
من التضمیع فی إضرار الدواء والکتف ، فتلاوموا بينهم فقالوا : إنا لله وإنا إليه راجعون ، لقد أشفقنا من خلاف رسول الله .  
فلما أفاق صلى الله عليه وآله قال بعضهم : ألا نأتیک بکتف یا رسول الله ودواء ؟ فقال : ( أبعد الذی قلت !!! لا ، ولکنی

أوصيكم بأهل بيتي فيرا ) ثم أعرض بوجهه عن القوم فنهضوا ، وبقى عنده العباس والفضل وعلی بن أبی طالب وأهل بيته خاصة .

بعضی از کسانی که در مجلس حاضر بودند درخواست دوات و قلم و کتفی که بر روی آن بنویسند نمودند که در این جا عمر به او گفت: برگرد ! این مرد هذیان می‌گوید و آن شفص نیز بازگشت. و آن شفصی که می‌خواست برای آوردن دوات و قلم اقدام نماید نیز به خاطر جلوگیری از سروصدا از قصد خود منصرف گردید و آن گروه یکدیگر را نکوهش نموده و گفتند: انا لله و انا اليه راجعون از مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خوف داریم . و چون حال آن مضرت افاقه نمود برقی گفتند: ای رسول خدا! آیا برایتان کتف برای نوشتن بیاوریم؟ دور باد آن چیزی که گفتید . نه نیاز به آوردن نیست ، لکن من شما را به نیکی با اهل بیتم توصیه می‌کنم.

و آنگاه بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از آن گروه روی برگرداند و آنها نیز از آتجا خارج شدند و فقط عباس و فضل و علی علیه السلام و اهل بیتش نزد آن مضرت ماندند.

الإرشاد ، شیخ مفید (413 هـق) ، ج 1 ص 184 .

همچنین در کتاب امالی نوشته است:

أفبرنی أبو مفضل عمر بن محمد بن علی الصیرفی قال : مدثنا أبو المسین العباس بن المغیره الجوهری قال : مدثنا أبو بكر أمد بن منصور الرمادی قال : مدثنا أمد بن صالح قال : مدثنا عبسة قال : أفبرنی یونس ، عن ابن شهاب ، عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة ، عن عبد الله بن العباس قال : لما مضرت النبی صلی الله علیه وآله الوفاء وفى البيت رجال فیهم عمر بن الخطاب ، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم : هلموا أكتب لكم کتابا لن تضلوا بعده أبدا ؟ فقال عمر : لا تأتوه بشئ فإنه قد غلبه الوجع وعندكم القرآن ، مسبنا کتاب الله

عبدالله بن عباس می‌گوید: زمانی که وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرا رسید در خانه آن مضرت گروهی حاضر بودند که از جمله آنها عمر بن خطاب بود. آن مضرت فرمودند: برایم صمیفه‌ای بیاورید تا برایتان مطلبی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید . عمر گفت: چیزی برای او نیاورید که درد و بیماری بر او غالب گردیده و بین شماها قرآن موجود است و برای ما کتاب خدا کفایت می‌کند.

الأمالی ، شیخ مفید (413 هـق) ، ص 36 .

ابوالفتح کراچکی می‌نویسد:

وهم الذین قال لهم : " ائتونی بدواة وکتف ، أكتب لكم کتابا لن تضلوا بعدی " ، فلم یفعلوا ، وقال أمدهم : دعوه فإنه

یهجر ، ولم ينكر الباقون عليه ، هذا مع إظهارهم الإسلام ، واختصاصهم بصمبة النبي (صلى الله عليه وآله) ،

ورؤيتهم الآيات ، وقطع أعدائهم بالمعجزات .

و آنها کسانی بودند که مضرت به آنها فرمود: برایم صمیفه‌ای بیاورید تا برایتان مطلبی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید . اما آنها این کار را نکردند و یکی از آنان گفت: رهایش سازید که او هزیان می‌گوید و دیگران نیز این گفته را انکار نکردند و این در حالی بود که آنها مسلمان بودند و از همنشینان آن مضرت بودند و آیات قرآن را دیده بودند و با دیدن معجزات از آن مضرت هر گونه عذر بهانه‌ای از آنها پذیرفته نبود.

التعجب ، أبو الفتح کراچکی (449 هـ) ، ص 90.

ابن شهر آشوب در کتاب خود آورده است:

وقد شهر في الصمغ والتوريق قوله صلى الله عليه وآله : ائتوني بدواة وكتف أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا .

در کتاب‌های صمغ اهل سنت و کتاب‌های تاریخ‌شان این سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مشهور گردیده است که آن مضرت فرمودند: برایم دوات و قلم بیاورید تا برایتان مطلبی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید .

مناقب آل أبي طالب ، ابن شهر آشوب (588 هـ) ، ج 1 ، ص 199 .

ابن عباس يقول : يوم الفميس وما يوم الفميس ، ثم بكى متى بل دمعه المصى ، فقيل له : وما يوم الفميس ؟ فقال : اشدت برسول الله وبعه يوم الفميس فقال ائتوني بدواة وكتف أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا . فتنازعا ولا ينبغى عند نبي تنازع فقالوا : هجر رسول الله . وفي رواية مسلم والطبري قالوا : ان رسول الله يهجر . وقال يونس الديلمي : وصى النبي فقال قائلهم: قد ظل يهجر

ابن عباس در حالی که می‌گریست و اشکانش جاری بود می‌گفت: روز پنج شنبه و چه روزی بود آن روز؟! روزی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که منجر به وفاتش گردید شدت یافت و در آن حال بود که آن مضرت فرمود: برایم صمیفه و دواتی بیاورید تا برایتان مطلبی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. اما در حالی که جایز نیست نزد پیامبر نزاعی صورت گیرد نزاع صورت گرفت و در این بین بود که گفتند: پیامبر هزیان می‌گوید.

یونس دیلمی می‌گوید: پیامبر وصیت کرد و گوینده‌ای در آن بین گفت:...

مناقب آل أبي طالب ، ابن شهر آشوب (588 هـ) ، ج 1 ، ص 203 .

سید بن طاووس می‌نویسد:

أطبق على نقلها المخالف والمؤلف

بر نقل این مطلب، مؤالف (موافق) و مخالف (یعنی: شیعه و سنی) اجماع کرده و متفق القول گردیده‌اند.

سعد السعود، سید ابن طاووس (664 هـ.ق)، ص 266.

هم‌چنین او در کتاب کشف المحجۀ می‌نویسد:

**ذکروا بلا خلاف** أن جدک مممدا صلی الله علیه وآله قال عند وفاته إئتونی بدواء وقرطاس أکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی أبدا وأن عمر قال فی وجه جدک المعظم واستف بمقه الأعظم وأقدم علی أن قال إنه لیهجر أی یهزی یا ویله وویل لمن وافقه علی هذه المصیبة والرزیة هذا تفسیرها بغير شبهة عند علماء أهل اللغة العربیة فلما سمع النبی صلی الله علیه وآله ما قد بلغ مال مرتمه إلیه وأن المجة قد صارت لله جل جلاله وله، علیه وآله السلام فی الکتاب الذی دعا الناس إلیه بترک الکتاب وقال قوموا عنی لا ینبغی عندی التنازع فکل ضلال فی الدنیا منذ ذلك الیوم وقع مستورا وشائعا کان بطریق عمر ومن وافقه فما أدری کیف یكون یوم القیامة مال ذلك الاقدام .

بدون هیچ افتلافی این مطلب را ذکر نموده‌اند که جدّ بزرگوارتان به هنگام وفات فرمودند: برایم کاغذ و دواتی بیاورید تا برایتان مطلبی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید و عمر رودر روی جدّ بزرگوارتان ایستاد و مقام والای او را سبک شمرد و اقداماتی انجام داد تا آنجا که گفت: آن مرد هذیان می‌گوید.

ای وای بر او! و بر کسانی که در این مصیبت و بلای بزرگ با او موافقت نمودند. این تفسیر این مطلب نزد علمای لغت عرب است که چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنید که مرمتش نگه‌داشته نمی‌شود و محبت نیز برای او و مردم از سوی خداوند عزّ و جلّ تمام گشته، و از آنها خواست که برایش صمیفه‌ای بیاورند تا مطلبی بنویسد اما آنها این عمل را ترک کرده و انجام ندادند لذا مضرت فرمود: برمی‌زید و از نزد من خارج شوید که نزاع و کشمکش نزد من شایسته نیست. و تمام گمراهی‌ها و ضلالت‌ها به طریقه و روش عمر و پیروانش به صورت آشکار و پنهان از آن روز آغاز گردید.

و نمی‌دانم که حال او روز قیامت برای این اعمال و رفتارش چگونه خواهد بود

کشف المحجۀ لثمره المهجۀ، سید ابن طاووس (664 هـ.ق)، ص 65.

وی در کتاب دیگرش این‌چنین می‌نویسد:

المدیث الرابع **من المتفق علیه فی صمته** من مسند عبد الله بن عباس قال : لما امتضر النبی " ص " وفی بینه رجال فیهم عمر بن الخطاب فقال النبی " ص " : هلموا أکتب لکم لن تضلوا بعده أبدا فقال عمر بن الخطاب : إن النبی " ص " قد غلب علیه الوجع وعندکم القرآن مسبکم کتاب ربکم . وفی روایة ابن عمر من غیر کتاب الممیدی قال عمر : إن الرجل لیهجر وفی کتاب الممیدی قالوا ما شأنه هجر .



مدیث چهارم که بر صحت آن (شیعه و سنی) اتفاق دارند مدیثی است که از مسند عبدالله بن عباس نقل شده .  
او می‌گوید: زمانی که وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرا رسید در خانه آن مضرت گروهی حاضر بودند که  
از جمله آنها عمر بن خطاب بود. آن مضرت فرمودند: برایم صمیفه‌ای بیاورید تا برایتان مطلبی بنویسم که بعد از  
من هرگز گمراه نشوید . عمر گفت: چیزی برای او بیاورید که درد و بیماری بر او غالب گردیده و بین شماها قرآن  
موجود است و برای ما کتاب خدا کفایت می‌کند.

الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف ، سید ابن طاووس ( 664 هـ.ق )، ص 432.

مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب خود می‌نویسد:

... وكذا عدم سماع الثاني قوله صلى الله عليه وآله مین الموت : ايتونى بالدواء و القلم متى اوصى بما تفعلون بعدى

وقال ليست المصلحة فى ذلك ، بل ينبغى أن يترك إلى رأى الجماعة ، وتركوا.

وانظر أيها العاقل هل يتكلم مثل هذا الكلام من له أدنى معرفة فى الامور ، فإنه ترك لقوله صلى الله عليه وآله الصريح  
الذى هو حجة المجتهدين ، ومكمله الذى يسعون فى تمصيله والاطلاع عليه ، ليستنبطوا منه فرعاً ويستدلون به عليه ، وقول  
بالعمل بما ظهر عندهم انه الصواب ، لا ما قاله النبى صلى الله عليه وآله وليس ذلك الا تصويب فعلهم وقولهم وتفطئة  
النبى صلى الله عليه وآله وتسميته مثل هذا الفاضل ذلك اجتهاداً فطياً فامش .

و هم‌چنین توبه نکردن و گوش ندادن دومی به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به هنگام وفات که فرمود:  
برایم دوات و قلم بیاورید تا به آنچه که لازم است بعد از من به آن عمل کنید وصیت کنم. اما او گفت: مصلحت نیست  
در این کار نیست؛ بلکه سزاوار این است که به رای جمهور عمل شود...

مجمع الفائدة، محقق اردبیلی(993هـ.ق)، ج 3، ص 217 .

مرحوم محقق داماد می‌نویسد:

ومن التصميغيات الفاضمة المعنوية ما لعلماء العامة فى مدیث مرض النبى (صلى الله عليه وسلم) : " ائتونى بدواء

وقرطاس أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعدى " . وقال عمر : ما شأنه أهرج - أو - هجر ؟

از جمله صفات افتضاح از میث معنا و مفهوم آن مطالبی است که نزد اهل سنت در رابطه با ایام بیماری و وفات آن  
مضرت است که فرمودند: برایم دوات و کاغذی بیاورید تا برایتان مطلبی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید . و  
عمر گفت: او را چه به این کارها؟ او هذیان می‌گوید.

الرواشح السماوية ، ميرداماد محمد باقر الحسينى الأستر آبادى ( 1041 هـ.ق )، ص 211

علامه مجلسی در بحار الأنوار می گوید:

وقد شهر فی الصماح والتواریخ قوله صلى الله عليه وآله : ایتونی بدوات وکتف اکتب لکم کتابا لن تظلوا بعده أبدا

در کتاب های صماح اهل سنت و کتاب های تاریخشان این سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مشهور گردیده است

که آن مضرت فرمودند: برایم دوات و قلم بیاورید تا برایتان مطلبی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید .

بحار الأنوار ، علامه مجلسی (1111 هـ ق) ، ج 16 ، ص 135

موفق باشید

گروه پاسخ به شبهات